



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



۲۰۲۶/۰۵/۰۹

احمد فواد ارسلا

مذاکرات دیورند در کتاب امیر عبدالرحمان خان چاپ ۱۸۹۵

با داغ شدن دوباره بحث شناسایی خط دیورند، به تحریک پاکستان و با برجسته‌سازی اظهارات چهره‌هایی چون محمد محقق، یک سیاستمدار فرقه‌گرا وابسته به رژیم ناکام پیشین که به‌طور علنی مدعی شناسایی این خط شده است، رجوع به منابع تاریخی درجه‌اول ضروری می‌گردد. به همین منظور، فصل کامل مربوط به خط دیورند از کتاب امیر عبدالرحمان خان که در سال ۱۸۹۵ منتشر شده، به زبان دری ترجمه گردیده تا در اختیار محققان افغان که قبلاً به این کتاب دسترسی نداشته اند تقدیم میگردد تا برای تحقیقات‌شان مورد استفاده قرار بگیرد. لازم است تأکید شود که این روایت از دیدگاهی به‌شدت متأثر از نگاه عسکری و استخباراتی بریتانیا نگاشته شده و در ارزیابی محتوا و عواقب آن باید با دقت و با نگاه انتقادی مورد بررسی قرار گیرد.

احمد فواد ارسلا

[شرح ذیل در معرفی کتاب و نویسنده نوشته شده که در ذیل ترجمه شده است.]

امیر عبدالرحمن خان**نویسنده : ستیون ویلر****انتشارات بلیس، سندز و فاستر، ۱۸۹۵ - جنگ‌های افغان - ۲۵۱ صفحه**

این کتاب زندگی‌نامه‌ای است که در سال ۱۸۹۵ در لندن منتشر شد و به شرح حال عبدالرحمن خان (حدود -۱۸۴۴ تا ۱۹۰۱)، امیر افغانستان از سال ۱۸۸۰ تا ۱۹۰۱ میلادی می‌پردازد. عبدالرحمن خان نواسه دوست‌محمد خان، بنیان‌گذار سلسله بارکزی در افغانستان پس از سقوط درانی‌ها در سال ۱۸۴۲ بود. عبدالرحمن در سال ۱۸۶۹، زمانی که پدر و کاکایش در جنگ طولانی با امیر شیرعلی خان برای جانشینی دوست‌محمد خان شکست خوردند، به تبعید رانده شد. او در سمرقند (در ازبکستان امروزی) که در آن زمان بخشی از ترکستان روسیه بود، زندگی کرد تا اینکه در سال ۱۸۸۰، در جریان جنگ دوم افغان و انگلیس (۱۸۸۰-۱۸۷۸)، به کابل بازگشت و به عنوان امیر گماشته شد. او با بریتانیایی‌ها به توافقی دست یافت که بر اساس آن، بریتانیا او را به عنوان امیر به رسمیت شناخت و او نیز حق بریتانیا را برای کنترل روابط خارجی افغانستان پذیرفت.

این کتاب به شرح این رویدادها و همچنین دوران حکومت بعدی عبدالرحمن، تحکیم قدرت و نوسازی نسبی کشور تا سال ۱۸۹۵ می‌پردازد. فصل پایانی با عنوان «حاکمی در اسلام»، دستاوردهای امیر را به عنوان یک مدیر در اصلاح و تقویت دولت افغانستان و تشکیلات، از جمله اردو، توصیف می‌کند. ضمیمه کتاب شامل گزیده‌هایی از خودزندگی‌نامه امیر است که از یک متن روسی مربوط به دوران تبعید او در ترکستان روسیه ترجمه شده است. کتاب شامل شجره‌نامه خاندان بارکزی، تقسیم اوقات و اوقات، تصاویر و دو نقشه است. نویسنده کتاب، ستیون ویلر، مدیر مسئول اخبار «Civil and Military Gazette (CMG)» ملک و عسکری بود؛ اخباری که در لاهور منتشر می‌شد و در پنجاب که در آن زمان بخشی از هند بریتانیا بود، توزیع می‌گشت.

[ترجمه مکمل فصل نهم کتاب در ذیل تقدیم است.]

فصل نهم**ماموریت دیورند**

د پانو شمیره: له 1 تر 9

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ maqalat@afghan-german.de یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله لیکنه له رالیرو لو مخکي په خیر و لولی

وقتی دشمنان شما با یکدیگر در جنگ هستند، شما در آسایش با دوستان خود بنشینید .

تاریخ رشیدی

لرد رابرتس—سوءتفاهم‌ها—شایعات جنگ—همپیمان در دسر ساز—یورش بر چاغه—تونل خواجهک—یک سند نامناسب—مسلسل‌ها—سر مورتیمور دیورند—حرکت هیئت—در جلال‌آباد—ورود به کابل—دربار بزرگ—سخنرانی امیر—پاسخ نماینده—بازگشت هیئت—نتیجه مذاکرات—مارکیز لانسدون—تعهدات بریتانیا—حوزه نفوذ—کارزار وزیرستان—عمرا خان جندول—دفاع از چترال—حرکت دگروال کیلی—تعیین مرزها.

حکومت ملکه هند در دربار اعلیحضرت عبدالرحمن توسط یک افسر مسلمان بنام دگروال اکرم خان، نمایندگی می‌شود. انتخاب یک آسیایی برای این وظیفه مهم را می‌توان نشانه‌ای مهم از ماهیت رابطه سیاسی میان انگلستان و افغانستان دانست. روزی خواهد رسید که برای منافع هر دو کشور اهمیت حیاتی پیدا کند که امیر حاکم، در پایتخت خود، یک نماینده مقیم انگلیسی داشته باشد تا در صورت لزوم، او را در امور اداره داخلی مشوره دهد و همچنان آن کنترلی را بر سیاست خارجی او اعمال نماید که اصل اساسی اتحاد انگلیس و افغانستان به شمار می‌رود.

فعالاً مناسب است که از مزایایی که با تعیین یک مقیم انگلیسی در کابل به دست می‌آید صرف‌نظر شود. ترتیبات موجود ممکن است هم برای امیر و هم برای رعایای او قابل قبول‌تر باشد؛ زیرا خطر کمتری دارد و موجب برانگیختن سوءظن همسایگان عبدالرحمن نمی‌شود.

از سوی دیگر، افغانستان حتی در میان دولت‌های نیمه‌متمدن نیز به‌سختی می‌تواند در جایگاهی قرار گیرد که، تا زمانی که کمترین بهانه‌ای برای تصور وجود داشته باشد، یک دیپلمات اروپایی که به‌طور رسمی به‌عنوان نماینده یک قدرت غربی معرفی شده باشد، در کابل نسبت به تهران، قاهره یا قسطنطنیه از امنیت کمتری در برابر تعرض یا بی‌احترامی برخوردار باشد. احساس ناامنی نتیجه طبیعی رویدادهای سال ۱۸۷۹ است. خوشبختانه این وضعیت به‌تدریج جای خود را به حس اعتماد متقابل می‌دهد و این تغییر سالم تا حد زیادی مدیون دوراندیشی امیر است. این‌که در زمان او یا در زمان جانشینش یک افسر انگلیسی به‌طور دائمی در کابل مقیم خواهد شد یا نه، هنوز قابل پیش‌بینی نیست؛ اما این‌که چنین اقدامی سرانجام صورت خواهد گرفت، تردیدی در آن نیست و این به اعتبار عبدالرحمن است که به عملی شدن آن کمک کرده است.

مقامات انگلیسی که در تعیین مرزها یا در ارتباط با آن مأموریت‌ها گماشته شده‌اند، سراسر قلمرو او را پیموده‌اند؛ برخی با همراهی نیروهای هندی و برخی دیگر، مانند آقای الیاس و دگروال بیت، تنها با اتکا به حمایت امیر. مردان و زنان انگلیسی برای مدت‌های طولانی در پایتخت او زندگی کرده‌اند. در سال ۱۸۹۳ امیر از دیدار یک نماینده انگلیسی استقبال کرد و اندکی بعد، مهمان‌نوازی خود را نسبت به یکی از اعضای بسیار سفر کرده پارلمان بریتانیایی نیز گسترش داد. آن مانع زمانی سهمگین بی‌اعتمادی متقابل بدگمانی و بی‌اعتمادی دیگر مانعی پایدار در برابر آن روابط باز و آزاد که باید ملت‌های دوست را به هم پیوند دهد، نیست؛ و دیر یا زود می‌توان انتظار داشت که موانع دیگر نیز برطرف گردد.

اگر حوادث پیش‌بینی‌نشده رخ نمی‌داد، یک هیئت بریتانیایی در زمان نیابت حکومت لارد دفرین به کابل سفر می‌کرد، کسی که به‌خوبی منافع حاصل از چنین اقدامی را درک می‌نمود. در ماه اگست سال ۱۸۸۸، اندکی پیش از آغاز ناآرامی‌ها در ترکستان افغان، اعلام شد که از دولت هند خواسته شده است تا به درخواست امیر عبدالرحمن، هیئتی محرمانه را برای گفت‌وگو درباره امور دولتی به کابل اعزام کند. بر اساس توضیحی نیمه‌رسمی که در روزنامه «الله‌آباد پایونیر» منتشر شد، امیر اخیراً به مقامات در شمله اطلاع داده بود که شدیداً مایل است یکی از مأموران مورد اعتماد به پایتخت او بیاید و مدتی را به‌عنوان مهمان محترم در آنجا بماند، تا او بتواند از دیدگاه‌های دولت هند بریتانیا در مورد مسائل گوناگونی که گهگاه مورد بحث قرار می‌گرفتند، آگاه شود.

افزوده شده بود که هیچ شرایط خاصی از سوی هیچ‌یک از طرفین وجود نداشت که باعث این اقدام از سوی امیر عبدالرحمن شده باشد؛ بلکه امیر این را فرصتی مناسب برای بررسی دوستانه تمام نکات مبهمی می‌دانست که میان

او و دولت هند برتانیای به وجود آمده بود. بنابراین تصمیم گرفته شد هیئتی اعزام گردد که قرار بود در اول اکتوبر از پشاور حرکت کند. مأموری که از سوی لاردر دفرین برای این وظیفه حساس و پراضطراب انتخاب شد، وزیر خارجه، آقای (بعدها سیر مورتیمر) دیورند بود. در نظر گرفته شده بود که وی توسط سیر دانالد و الاس، منشی خصوصی لاردر دفرین، همراهی شود تا پیام شخصی خداحافظی نایب‌السلطنه را منتقل کند.

یک دسته از سوار نظام هندی نیز برای همراهی این هیئت اعزام می‌شد که احتمالاً حدود پنج یا شش هفته در مأموریت می‌بود و اقامتی تقریباً دو هفته‌ای در پایتخت افغانستان داشت. آمادگی‌های لازم تقریباً تکمیل شده بود که نامه‌هایی از امیر عبدالرحمن رسید و درخواست کرد این مأموریت به تعویق بیفتد. شورش اسحاق‌خان و تصمیم امیر برای رفتن شخصی به محل جنگ، باعث شد که پذیرش فرستاده بریتانیایی در پایتخت او ممکن نباشد؛ و هرچند سخن از برگزاری کنفرانسی در قندهار در بهار سال بعد مطرح شد، اما این طرح هرگز عملی نشد.

چنان‌که پیش‌تر ذکر شد، امیر تا تابستان سال ۱۸۸۹ از کابل دور بود. شاید همین امر باعث شد که این طرح به نتیجه نرسد. سفر یک فرستاده از سوی دولت هند می‌توانست موقعیت امیر را تقویت کرده و اعتبار او را در میان رعایایش افزایش دهد، اما از نظر سیاست بریتانیا مناسب نبود که امیر بیش از حد از شیوه‌هایی که برای مجازات شورشیان به کار می‌برد آگاه گردد. در نامه‌ای خصوصی که در همان زمان یکی از مقامات برجسته مرزی نوشته بود، آمده است:

«دلیل اصلی امیر از تمایل به این مأموریت، تقویت موقعیت خود و افزایش اعتبارش در میان قبایل شورشی است. این به نفع ما نیست که چنین شود. سیاستی که باید دنبال کنیم این است که به قبایل بزرگ‌درانی‌ها، غلزایی‌ها و دیگران—نشان دهیم که ما دوستان آن‌ها هستیم و ترجیح می‌دهیم با آن‌ها رابطه خوبی داشته باشیم تا با خود امیر. حضور یک هیئت انگلیسی نزد امیر از سوی قبایل به‌عنوان تأییدی بر او در برابر آن‌ها تلقی خواهد شد و به همین دلیل با نارضایتی مواجه می‌شود. تا زمانی که امیر به توافق خود در زمینه روابط خارجی پایبند باشد...»

—دگروال فقید سیر اولیور سنت جان

مأموریت دیورند

«در روابط خارجی، ما ناگزیر هستیم سهم خود را انجام دهیم؛ اما اینکه نشانه‌ای از تأیید حکومت داخلی او بدهیم، یا کاری انجام دهیم که از سوی مردم به‌عنوان حمایت تلقی شود، اشتباه خواهد بود.»

بدون تردید، برای پشتیبانی از این دیدگاه‌ها سخنان زیادی قابل طرح بود، هرچند این نظریات از سوی افکار عمومی یا موضع رسمی تأیید نشد.

اندیشه اعزام یک هیئت به افغانستان در سال ۱۸۹۲ دوباره مطرح شد. لاردر لنداون، که به‌عنوان گورنر جنرال جانشین لاردر دفرین شده بود، به این نتیجه رسیده بود که این بهترین راه برای ترمیم شکافی است که میان امیر و دولت هند به وجود آمده بود. مداخله عبدالرحمن در امور قبایل در مرزهای ما، پیشروی نیروهای او به اسمار، و احتمال تجاوزات بیشتر در باجور و مناطق دیگر، باعث نگرانی شدید در هند شده بود. در برخی محافل با اطمینان باور داشتند که گسست آشکاری در راه است که ممکن است به جنگ بینجامد.

برای جلوگیری از چنین فاجعه جدی، دولت هند در ماه جولای ۱۸۹۲ به امیر اطلاع داد که مایل است قومندان اعلیٰ، لاردر رابرتس، را برای گفت‌وگو درباره اوضاع اعزام کند. جلال‌آباد به‌عنوان محل برگزاری این دیدار پیشنهاد شد، و در مکاتبات بعدی نیز به‌عنوان مکان مناسب کنفرانس ذکر گردید. شایعات زیادی درباره هدف این مأموریت پیشنهادی در میان بود. حتی گفته می‌شد—شاید هم باور شده بود—که به لاردر رابرتس دستور داده خواهد شد تا با عبدالرحمن درباره اقدامات دفاعی، یا حتی تهاجمی، علیه روس‌ها که در پامیر فعالیت‌های نگران‌کننده‌ای نشان می‌دادند، هماهنگی کند.

اما انگیزه واقعی، چنان‌که گفته شده، به‌وضوح تمایل به حل مشکلاتی بود که در نزدیکی مرزهای هند به‌وجود آمده بود. مشکلاتی که اکنون آغاز شده بود، به‌تدریج شکل بسیار دشواری به خود می‌گرفت.

این‌که آیا لاردر رابرتس در برقراری یک توافق موفق می‌شد یا نه، مسئله‌ای است که ضرورتی به بحث در مورد آن نیست. امیر نتوانست هیأتی را بپذیرد. در پاسخ خود به مکتوب حکومت هند، اشاره کرد که مدت‌ها آرزو داشته با یک نماینده انگلیسی گفتگو کند؛ و این‌که دیدار با قوماندان اعلیٰ برایش مایه خوشی خواهد بود، اما به سبب شورش قبایل هزاره، نمی‌تواند بگوید چه زمانی چنین دیداری ممکن خواهد شد. از آن‌جا که لاردر رابرتس به‌زودی با پایان دوره مأموریتش هند را ترک می‌کرد، این پاسخ در حقیقت به معنای به تعویق افتادن مأموریت برای مدت نامعلومی بود. احتمالاً عبدالرحمن می‌توانست به‌سادگی ترتیبی بدهد تا با یک نماینده انگلیسی دیدار کند، اگر واقعاً مایل به چنین کاری می‌بود، و هزاره‌ها نیز مزاحمت واقعی برای او ایجاد نمی‌کردند. با این حال، در مرز افغانستان هنوز شایعات فراوانی در مورد هیأتی که قرار بود همراه لاردر رابرتس باشد، پخش می‌شد. در هر صورت، قوماندان اعلیٰ بدون نیروی قابل توجهی از عساکر سفر نمی‌کرد، و در کابل باور بر این بود که او دست‌کم در رأس یک لواء خواهد آمد. این امر اصلاً مورد پسند امیر نبود. حتی اگر خود او نیز بیم یک نمایش عسکری را نداشت، بدون شک می‌دانست که چنین مأموریتی در نظر رعایایش همین رنگ و بوی عسکری را خواهد داشت؛ و بنابراین جای شگفتی نیست که او ناتوانی خود را در پذیرش لاردر رابرتس مطرح کرد. به باور کسانی که بهترین صلاحیت قضاوت را داشتند، هم امیر و هم مأموریت پیشنهادی رابرتس هرگز به تفاهم نمی‌رسیدند. لاردر رابرتس که خود یک صاحب منصب عسکری بود، به احتمال زیاد عبدالرحمن را در مسائل سیاست عمومی و موضوع بی‌پایان آسیای مرکزی کاملاً هم‌نظر با خود می‌یافت. آنچه نیاز بود، نه تفاهم در مورد بهترین راه جلوگیری از پیشروی روسیه، بلکه حل اختلافات جزئی میان امیر و مقامات هند برتانیوی بود. اگر قوماندان اعلیٰ - چنان‌که ممکن بود - این اختلافات را کم‌اهمیت می‌پنداشت، تا زمانی که عبدالرحمن همچنان مدافع استوار یک اتحاد فعال علیه روس‌ها باقی می‌ماند، هدف اصلی مأموریت از نظر دور می‌ماند. اما اگر از سوی دیگر، لاردر رابرتس بر دستیابی به حل رضایت‌بخش این اختلافات جزئی پافشاری می‌کرد، هرگونه اختلاف نظر می‌توانست ابعاد بسیار خطرناکی پیدا کند. با این همه، درستی یا نادرستی این حدسیات هرگز آزموده نشد؛ زیرا در بهار سال ۱۸۹۳، لاردر رابرتس بدون دیدار و مشورت با عبدالرحمن، هند را ترک کرد.

در همین حال، اوضاع همچنان بسیار ناخوشایند باقی مانده بود. تقریباً چنین به نظر می‌رسید که امیر در پی ایجاد نزاع با ماست. برخی از اقدامات تهاجمی او که صبر ادار مکنندگان انگلیسی-هندی را تا مرز پایان کشانده بود، پیش‌تر بررسی شده است. اقدامات دیگری نیز وجود داشت که حتی آزاردهنده‌تر، اگر نگوییم خصمانه‌تر، بودند. سر جیمز براون، رئیس کمیساریای بلوچستان بریتانیایی، راپور داد که شماری از فراریان یک قطعه تازمتشکیل مرزی، یعنی پتان‌های چهل، به قندهار گریخته بودند؛ جایی که در هر مورد با احترام فراوان از آنان استقبال شده بود. گفته می‌شد که این افراد از سوی مأموران امیر همچون مسلمانان خوبی ستایش می‌شدند که «از خدمت زیر دست کافران سر پیچی کرده اند.» این چهل عسکر پشتون از مسلمانان آن سوی مرز تشکیل شده است که سربازان آن از بونیر، سوات و باجور جذب شده‌اند. این به نوعی یک تجربه جدید بود و عبدالرحمن خان با استخدام عساکر از میان قبایلی که امیدوار بود تحت نفوذ خودش بیاورد، موافق نبود. این ممکن است دلیل اصلی بوده باشد، اما مطمئناً بهانه معتبری برای مهمان‌نوازی و مهربانی نشان داده شده به فراریان نیست و مقامات هندی به حق خشمگین بودند.

مناسبت دیگر سوءتفاهم، **حمله مقامات امیر به قلمرو بلوچ** بود. برخی از رعایای او که در حاشیه رود هلمند (هیرمند) زندگی می‌کردند، تصمیم گرفتند به سیستان پرشیا (ایران) مهاجرت کنند؛ گفته می‌شود دلیل این کار، سخت‌گیری‌هایی بود که در جمع‌آوری مالیات صورت می‌گرفت. حاکم قندهار عبدالرحمن خان با تصور اینکه تعقیب آن‌ها ارزشی ندارد یا غیرعقلانه است، روش‌های دیگری را برای فشار آوردن بر فراریان در پیش گرفت. آن‌ها بخشی از یک قبیله دورافتاده بودند که بیشتر در اطراف «چغی» در بلوچستان مستقر بودند. بر این اساس، **یک لشکرکشی افغانی به چغی فرستاده شد با دستور اینکه تا جای ممکن از مردان قبایل را دستگیر کنند.** این کار انجام شد و تعدادی از بیچارگان بدبخت دستگیر و به "فراه" منتقل شدند و در آنجا به زندان افتادند؛ هدف از این اقدام ظالمانه البته این بود که همراهان قبیله‌ای آن‌ها که به پرشیا فرار کرده بودند، احساس ناراحتی و ناامنی کنند. اینکه آیا این بخش از نقشه موفقیت‌آمیز بود یا خیر مشخص نیست، اما کل این ماجرا باعث اعتراض شدید دولت هند شد. مرز بین افغانستان و بلوچستان چندان به وضوح تعریف نشده بود و همیشه با شرایط تغییر می‌کرد؛ اما دفتر خارجی کلکته معتقد بود که

«چغی» کاملاً در داخل مرز بلوچ قرار دارد و افغان‌ها مرتکب تجاوزات فاحش و غیرقابل توجیه به منطقه‌ای شده‌اند که مستقیماً تحت حمایت بریتانیا بود.

برای رعایت عدالت در حق عبدالرحمن باید ذکر کرد که او، دست‌کم به عقیده خودش، شکایت واضحی علیه دولت هند داشت. انگلیسی‌ها تونلی را در میان تپه‌های «خوجک امران» حفر کرده بودند، یک ایستگاه خط ریل در سمت او در رشته‌کوه «چمن نو» ساخته بودند و همیشه از تمدید خط آهن تا قندهار صحبت می‌کردند. امیر بیزاری شدیدی نسبت به تونل و ایستگاه خط ریل پیدا کرد. او گفت: «این انگلیسی‌ها ادعا می‌کنند که دوستان من هستند؛ اما تونل خوجک مانند چاقویی است که به قلب من فرو رفته است.» او با قاطعیت تأکید داشت که «چمن نو» در قلمرو خودش واقع شده است، هر چند طبق محاسبات ما، ده مایل کامل خارج از مرز او بود. در جولای ۱۸۹۰، یک نگهبان که در قرارگاه بریتانیا نگهبانی می‌داد، مورد حمله قرار گرفت و مجروح شد. ضاربان او به قندهار فرار کردند؛ و در پاسخ به درخواست برای تسلیم آن‌ها، حاکم امیر پاسخ داد که چون انگلیسی‌ها به خاک افغانستان تجاوز کرده‌اند، چنین اقداماتی پیامد طبیعی خشم عمومی است.

اولین ریل در سپتامبر ۱۸۹۱ از تونل خوجک عبور کرد. امید می‌رفت که با باز شدن خط ریل تا مرز افغانستان، تجارت بین هند بریتانیایی و جنوب افغانستان افزایش چشمگیری یابد. اما با دستورات امیر تونل و ایستگاه جدید باید نادیده گرفته می‌شدند؛ و تجاران افغان همچنان به فرستادن اموال خود با شتر از طریق گذرگاه ادامه می‌دادند. خلق و خوی عبدالرحمن با این پیشنهاد که بیش از یک بار در پارلمان مطرح شد و بارها در مطبوعات انگلیسی بازتاب یافت، بهبود نیافت؛ پیشنهادی که می‌گفت دولت هند بر تانیوی باید بر تکمیل خط ریل طولانی‌مدت به قندهار پافشاری نکند. اتخاذ این سیاست به احتمال زیاد او را به ناامیدی می‌کشاند؛ و همان‌طور که پیش آمد، حتی بحث در مورد آن باعث شد تا متحد ما لجبازتر شود.

با این حال، کیست که در ذهن یک پادشاه شرقی نفوذ کند؟ تظاهر به دانایی خواهد بود اگر ادعا کنیم که هر شرایط خاصی علت اصلی تندخویی‌های عبدالرحمن بوده است. بیماری نقرس ممکن است در تکرار این حالات روحی نقش داشته باشد، و کاملاً بعید نیست که امیر گاهی بیش از آنچه واقعاً احساس می‌کرد، نسبت به همسایگان انگلیسی خود ابراز بیزاری و بی‌اعتمادی می‌کرد. او ممکن است گهگاه عاقلانه داشته باشد که برای تماشاگران هیجان‌زده خان‌های سرکش و روحانیون متعصب نقش بازی کند؛ در موارد دیگر، او شاید فکر می‌کرد که نارضایتی‌هایش، چه واقعی و چه خیالی، اگر از آن‌ها نهایت استفاده را نکند، بدون جبران باقی می‌ماند. به هر حال، بیش از یک بار اتفاق افتاد که سوءتفاهم‌ها با توضیحات به‌موقع برطرف شدند، یا اینکه یک اعتراض سریع و تند، عبدالرحمن را به خود آورد؛ زمانی که او با الهام از کینه یا جاه‌طلبی، صبر دولت هند بر تانیوی را بیش از حد آزمایش می‌کرد. حدود همین زمان بود که حادثه‌ای رخ داد که در مورد آن اطلاعات کم یا هیچ گفته نشده است. تا آن زمان خارج از حلقه‌های رسمی بود. به امیر نقشه‌ای نشان داده شد که در آن تمام مناطق شمال هندوکش جزو قلمرو تزار (روسیه) گنجانده شده بود. به نظر می‌رسید این سند مقدمه برای تجزیه قلمرو او باشد و شاید برای نشان دادن نظریه «مرز نژادی» ترسیم شده بود که مورد پسند برخی از نظریه‌پردازان سیاسی بود. اما عبدالرحمن خان از این نظر خوشش نیامد و از مقامات هند بریتانیوی پرسید که معنای این نقشه چیست. آیا آن‌ها از چنین پیشنهادهایی آگاه بودند و آیا آن‌ها را تأیید می‌کردند؟ البته حکومت لارد لانس‌دون توانست به امیر نگران اطمینان دهد که آن نقشه هیچ معنایی ندارد و انگلستان و روسیه با هم توافق نکرده‌اند و به هیچ وجه احتمال ندارد که با ترتیبی که در نقشه پیش‌بینی شده بود، موافقت کنند. امیر متقاعد شد و دیگر سخنی در این باره شنیده نشد.

پاسخ نرم، خشم را فرو نشاند. با این حال، مواردی هم بود که پاسخی تند می‌توانست از در دسر در برخورد با حاکمان آسیا جلوگیری کند. در واقع، می‌توان به طور کلی این اصل را بیان کرد که هرگاه دولت هند با زبان صریح به امیر اطلاع می‌داد که هیچ نوع اقدام تجاوزکارانه‌ای به هیچ وجه تحمل نخواهد شد، او این اشاره را با بی‌میلی نمی‌پذیرفت. اگر زمانی مکاتباتی که میان کابل و شمله صورت گرفته منتشر شود، به احتمال زیاد دیده خواهد شد که در بیش از یک مورد، لارد لانس‌دون ناچار شده لحن کسی را به خود بگیرد که باید از او اطاعت شود و هنگامی که چنین کرده، عبدالرحمن خان نیز بر همان اساس اطاعت کرده است. یک بار هم دولت هند برای روشن‌تر ساختن موضوع، روش تلافی‌جویانه را امتحان کرد. امیر از طریق نمایندگان خود، تعدادی ماشیندار هوچکس (Hotchkiss guns) را از سازندگان در انگلستان خریده بود، که البته برای تأمین خواسته‌های مشتری گرامی‌شان ماشیندارها تهیه شده بودند، چرا که او دوست و متحد ما بود. بنابراین، این ابزارهای جنگی هوشمندانه و مرگبار به کراچی فرستاده شدند و نمایندگان حضرت والا آماده می‌شدند تا آن‌ها را از طریق گذرگاه بولان به قندهار انتقال دهند. اما خبر این معامله به گوش دفتر امور خارجه در شمله رسید. ماشیندارها در بندر متوقف شدند و به مالک منتظر آن‌ها اطلاع داده شد که

دولت بریتانیا راهی برای اجازه انتقال تجهیزات جنگی از قلمرو خود نمی‌بیند. بی‌تردید در قصر کابل آشفتگی و سختی‌هایی پیش آمد؛ اما عبدالرحمن زیرک‌تر از آن بود که نبیند ما، یعنی دوستانش، بر او پیروز شده‌ایم و شاید آن‌قدرها هم خشمگین نشد — هرچند مطمئناً عصبانی بود — تا اعتراف نکند که این یک ضربه منصفانه و یک تلافی مشروع بود.

اما اصطکاکی که وجود داشت از هر جهت تأسفبار بود و مایه آرامش خاطر شد که در خزان ۱۸۹۳، دولت هند توانست اعلام کند که امیر تمایل خود را برای پذیرش یک هیئت انگلیسی در کابل ابراز کرده است و سر مورتیمر دیورند بار دیگر برای این مأموریت مهم انتخاب شده بود. این بار با اعزام یک اسکورت عسکری بزرگ، خطر نگران کردن افغان‌ها وجود نداشت. وزیر خارجه لارڈ لانس‌دون، مورتمر دیورند، بلافاصله اعلام کرد از آنجایی که او مهمان امیر خواهد بود، ترجیح می‌دهد بدون محافظ به کابل برود. این تصمیمی خردمندانه بود و کسانی که با شخصیت افغان‌ها آشنا بودند و از سخت‌گیری هوشیارانه حکومت عبدالرحمن آگاهی داشتند، مطمئن بودند که فرستاده می‌تواند به طور کامل و مطلق به محافظتی که به دستور امیر فراهم می‌شود، تکیه کند، کسی که کلام شاهانه‌اش باعث خرسندی‌اش بود که نه تنها امنیت، بلکه آسایش مهمانش را از هر طریق ممکن فراهم کند. سر مورتیمر دیورند نیز کوچک‌ترین دلیلی برای پشیمانی از اعتماد خود نداشت. در همه‌جا با او نه تنها با ادب، بلکه با توجه و مهربانی فراوان رفتار می‌شد. مهمان‌نوازی آسپایی گاهی بیش از حد، و اگر نگوییم کمی خسته‌کننده، بسیار زیاد است. بازدیدکنندگان انگلیسی در دربار یک مهاراجه ممکن است از اینکه می‌بینند روز به روز با تنوع بی‌پایانی از چیزهایی که به آن‌ها نیاز ندارند، از جمله شاید یک مسواک تازه و یک بوتل برندی هر روز صبح، پذیرایی می‌شوند، سردرگم شوند. عبدالرحمن خان تا این حد پیش نرفت، اما توجهی که به این هیئت نشان داد باشکوه بود و فرستاده در بازگشت گفته بود که در تمام عمرش با او بهتر از این رفتار نشده است.

سر مورتیمر دیورند در ۱۹ سپتامبر ۱۸۹۳ از پشاور حرکت کرد. در مرز، جنرال غلام حیدر خان به استقبال او آمد و او را تا کابل همراهی کرد. همراه با فرستاده، دگروال الس از بخش کوارترماستر جنرال، جگرن مک‌ماهون و جگرن مانرز اسمیت به عنوان معاونین سیاسی، و آقای کلارک از وزارت خارجه، به همراه جراح-جگرن فن به عنوان مسئول امور صحتی حضور داشتند. حدود دوازده عسکر سواره، پشتون‌های لئسر نهم بنگال، به عنوان قاصد و حدود همین تعداد نویسنده و مترجم محلی نیز همراه بودند. با احتساب همراهان کمپ و خدمتکاران، در مجموع حدود سیصد نفر بودند. برای حمل و نقل این گروه، بیش از دوصد شتر، حدود همان تعداد قاطر و شاید پنجاه اسب گردآوری شده بود. در جلال‌آباد، فرستاده یک شبانه‌روز در قصر جدیدی که امیر در آنجا برای خود می‌ساخت، اقامت کرد؛ بنایی با عظمت از گچ سفید با گنبد سفید. اندکی پیش از آنکه موکب به پایتخت برسد، آقای (اکنون سر سالتر) پاپین سوار بر اسب با پیامی از جانب امیر برای خوشامدگویی به فرستاده پیوست. در ۲ اکتوبر، هیئت به کابل رسید و با تشریفات عسکری مورد استقبال قرار گرفت. اقامتگاه سردار حبیب‌الله در اندکی برای مهمانان امیر آماده شده بود و بدون در نظر گرفتن مصارف، دوباره فرش شده بود. برای فرستاده، تختی شاهانه با روکش زربافت طلا و بخل آبی، همراه با یک پیانو در نزدیکی آن تهیه شده بود تا در صورت تمایل به موسیقی از آن استفاده کند. امیر در اقامتگاه تفریحی اش که یک مایل دورتر بود، اقامت داشت. روز پس از ورود، سر مورتیمر اولین دیدار رسمی خود را با حضرت والا انجام داد و ایشان نیز طبق عادت خود، با ایراد سخنرانی از این فرصت استفاده کردند. او گفت که مایه خرسندی بی‌پایان است که در پایتخت خود پذیرای فرستاده‌ای با چنین رتبه عالی و مورد اعتماد دولت بریتانیا است؛ فرستاده‌ای که علاوه بر این، قادر بود به زبان فارسی صحبت کند و او می‌توانست آزادانه با وی گفتگو نماید. آغاز به کار این هیئت، واقعیت اتحاد انگلیس و افغان را به جهان ثابت خواهد کرد. نگرانی کسانی که خیرخواه این اتحاد بودند و رضایت بدخواهانه دشمنان، هر دو از بین خواهد رفت. دشمنان هر دو کشور پریشان خواهند شد. در امور بزرگ کشوری، مردان بزرگ لازم بودند تا اختلافاتی را که توسط افراد تفرقه‌انداز ایجاد شده بود، برطرف کنند. پیش از این مردان بزرگی به افغانستان آمده بودند، اما آن‌ها برای جنگ آمده بودند، نه با مأموریت صلح. او درباره بیماری نقرس خود و احتمال سفر به انگلستان، درباره خط ریل و مسائل دیگر صحبت کرد. امیر با آقای

دونالد، که مقام ملکی بود که در مرز خدمت کرده بود، به زبان پشتو، زبان بومی افغانستان و مناطق مرزی، گفتگو کرد و گفت در روزگاران گذشته، زمانی که پس از شکست از کاکایش، شیرعلی، در سرزمین وزیرستان آواره بود، زیاد به زبان پشتو صحبت می‌کرد؛ اما در ترکستان به زبان دیگری عادت کرده بود.

در آن زمان راپورهای بی‌شماری درباره هدایایی که توسط فرستاده داده و دریافت شد، بازدید از کارگاه‌های سر اس. پابین، گشت‌وگذار در مکان‌های دیدنی اطراف پایتخت و رفتار مودبانه افغان‌ها از هر طبقه و وضعیتی با اعضای هیئت، ارائه گردید. بیگانگان بسیار تحت تأثیر شکوه قصر جدید امیر قرار گرفتند و به آن‌ها گفته شد، همان‌طور که یک سال بعد به آقای کرزن گفته شد، که در یکی از اتاق‌ها نقاشی معاصر از امیر تیمور وجود دارد. در ۱۳ نوامبر، سر مورتیمر دیورند و تمام افسران هیئت در یک دربار بزرگ در قصر امیر شرکت کردند. خبرنگار روزنامه «پاپونیر الله‌آباد» در نوشته‌های روز بعد خود چنین گفت: «سر مورتیمر و افسران هیئت در تالار دربار توسط سرداران، حبیب‌الله و نصرالله (دو پسر بزرگ عبدالرحمن)، پذیرایی و به چوکی‌هایی در صدر تالار هدایت شدند. در مقابل، چوکی‌های مقامات ارشد ملکی و عسکری امیر قرار داشت. در میان کسانی که در ردیف اول بودند، جنرال جان محمد، فرمانده توپخانه، مردی آراسته و عسکری؛ جنرال میر محمد، که اخیراً در هزاره جات فرماندهی می‌کرد و خان‌ملا یا پیشوای مذهبی حضور داشتند. در سمت دیگر تالار، ردیف‌هایی از افسران عسکری دیده می‌شد. شاه‌غاسی، یا "نگهبان عصای طلا"، به عنوان تشریفات‌چی عمل می‌کرد و مقام دیگری که عصای نقره‌ای حمل می‌کرد، او را یاری می‌داد. در مقابل چوکی امیر، پوست زیبایی یک شیر آفریقایی هموار شده بود. با ورود امیر، اهل دربار به پا خاستند. او در حالی که وارد می‌شد با سر مورتیمر و افسران دست داد و در جای خود نشست.

او پس از چند جمله کوتاه درباره نبود مکانی مناسب برای برگزاری دربار تا پیش از ساختن این تالار زیبا، سخنرانی فوق‌العاده‌ای را آغاز کرد. او بر این واقعیت تأکید ورزید که از زمان به قدرت رسیدن، بی‌وقفه برای رفاه و شکوفایی کشورش تلاش کرده است؛ اینکه هر ملتی به دوستان قدرتمند نیاز دارد؛ و او با پشتکار دوستی با انگلستان را پرورش داده است، کشوری که منافعش در خوشی و ناخوشی با منافع افغانستان یکی بود. برای تحکیم این دوستی، او تمایل داشت که پذیرای این هیئت باشد، و مایه خرسندی بسیار بود که شخصی در رأس آن قرار داشت که مشاور مورد اعتماد دولت هند بود و می‌توانست مسائل را با او به زبان فارسی مورد بحث قرار دهد؛ علاوه بر این، کسی که یک دوست قدیمی بود و او می‌دانست که فردی صادق و قابل اعتماد است. او آرزو داشت مردم افغانستان بدانند که نتیجه این مأموریت این بود که پیوند دوستی بین انگلستان و افغانستان اکنون بر پایه‌ای استوار و دائمی بنا شده است، که این امر به او رضایت خاطر فراوانی می‌بخشید. او می‌خواست که حقیقت این دوستی در سراسر افغانستان و برای همه دولت‌های جهان آشکار شود.

بزرگان افغان حاضر در جلسه، موافقت خود را با سخنان امیر اعلام کردند و پس از آن، یک عریضه کتبی به امیر تقدیم شد که توسط خود او قرائت گردید. این سند توسط سرداران ارشد کابل امضا شده بود و محتوای آن ابراز سپاسگزاری از امیر برای تلاش‌هایش به نفع آن‌ها بود. آن‌ها به هر ترتیبی که امیر برای مصلحت کشور اتخاذ می‌کرد اعتماد کامل داشتند و دوستی بین افغانستان و انگلستان را مایه شادمانی می‌دانستند. آن‌ها همچنان برای سلامتی و بهروزی امیر دعا می‌کردند.

سپس سر مورتیمر برخاست و خطاب به امیر به زبان فارسی در پاسخ گفت که امیر چنان شایسته در مورد نتایج این مأموریت سخن گفته است که سخن چندان برای او باقی نمانده تا اضافه کند. او به امیر اطلاع داد که به تازگی تلگرافی از نایب‌السلطنه دریافت کرده که در آن جناب ایشان از پایان خوش مذاکرات و برقراری دوستی بر پایه‌ای استوار ابراز خرسندی کرده است. سر مورتیمر همچنین به اشاره لورد کیمبرلی در مشرانو جرگه بریتانیا در مورد مأموریت کابل اشاره کرد. او سپس تشکر صمیمانه خود را از مهمان‌نوازی و احترامی که از زمان ورود به خاک افغانستان به این هیئت نشان داده شده بود، ابراز داشت. به نظر می‌رسید امیر از احساسات بیان شده بسیار قدردانی کرد و دربار خاتمه یافت.

دو روز پس از دربار بزرگ، فرستاده کابل را به مقصد هند ترک کرد، در حالی که هدف سفر خود را با موفقیت به انجام رسانده بود. از مذاکرات او با امیر، شرح کاملی نمی‌توان ارائه داد. نیازی به گفتن نیست که این گفتگوها در فضای خصوصی انجام شده بود و تنها نتیجه کلی آن مشخص است. با این حال، این نتیجه کاملاً رضایت‌بخش بود.

عبدالرحمن و عده قطعی داد که از این پس از مداخله در چترال، باجور، سوات و سرزمین افریدی خودداری کند؛ و او با تعیین خط مرزی موافقت کرد که قلمرو او را از سایر بخش‌هایی که دولت هند مایل بود تحت کنترل خود داشته باشد، یعنی دره گرم، وزیرستان، گومل و منطقه ژوب، جدا می‌کرد. از سوی دیگر، فرستاده به نمایندگی از دولت هند، با ابقای اسمار نزد امیر موافقت کرد و بر اساس آنچه باور می‌رود، تعهد داد که در صورت تمایل امیر به برقراری حاکمیت خود بر مردم کافرستان. علاوه بر این، او به عبدالرحمن اطلاع داد که کمک که از خزانه هند به او پرداخت می‌شد، از دوازده لک به شانزده لک روپیه در سال افزایش می‌یابد.

همچنین می‌توان حدس زد که سر مورتیمر دیورند با امیر در مورد حقوق و ادعاهای او بر بخشی از پامیر گفتگو کرده است. در فصلی پیشین، جزئیات توافق میان دولت‌های انگلستان و روسیه ارائه شده که بر اساس آن، مناطق خاصی در آمودریای علیا (Upper Oxus) که زمانی در اشغال افغان‌ها بود، به روسیه واگذار شد؛ در حالی که مناطق دیگری که تا آن زمان ضمیمه بخارا بود، قرار بود به امیر بازگردانده شود. نیازی به بازگشت به این موضوع نیست، مگر اینکه بخواهیم اشاره کنیم که سر مورتیمر دیورند کمک کرد تا عبدالرحمن با تبادل سرزمینی که در غیر این صورت ممکن بود برایش بسیار ناگوار باشد، کنار بیاید.

لرد لانس‌دون، نایب‌السلطنه در حال کناره‌گیری، در سخنرانی خداحافظی خود که در ۲۳ جنوری ۱۸۹۴ در کلکته ایراد شد، به تفصیل به موفقیت‌های به‌دست‌آمده توسط هیئت دیورند اشاره کرد.

جناب ایشان گفتند: «در مرزهای غربی ما دلیل خاصی وجود دارد که نمی‌توانیم صرفاً سیاست دوری‌گزیدن از مناطق مرزی را در پیش بگیریم. ما تحت یک تعهد جدی هستیم که در شرایط خاص، به متحد خود، امیر افغانستان، در حفظ تمامیت ارضی داری‌هایش کمک کنیم. تعهداتی که ما به او داده‌ایم، بدون شک با دقت محافظت شده و با ملاحظات ضروری همراه است، اما این‌ها تعهداتی هستند که هیچ دولت بریتانیایی نمی‌تواند نادیده بگیرد؛ تعهداتی که ممکن است در شرایطی خاص ما را مجبور کند با دشمنی فراتر از مرزهایمان روبرو شویم. در چنین حالتی مجبور خواهیم بود از راه‌های طبیعی بزرگی که از هند بریتانیا به سمت افغانستان منتهی می‌شوند استفاده کنیم، و به همین دلیل خط ریل از میان گذرگاه بولان ساخته‌ایم، کوپته را به عنوان یک پایگاه پیشرفته مستحکم کرده‌ایم، و اخیراً گذرگاه گومل نیز باز شده است؛ همچنین ارتباطات ما بین کوپته و دهانه گومل، از طریق دره ژوب، به میزان قابل توجهی بهبود یافته است. اکنون در چنین شرایطی است که ایده آنچه به راحتی به عنوان «حوزه نفوذ» در مجاورت مرزهای رسمی امپراتوری هند توصیف می‌شود، شکل گرفته است؛ حوزه‌ای که در آن خودمان برای اداره کشور تلاش خواهیم کرد، اما در عین حال اجازه هیچ‌گونه تجاوزی را از خارج نخواهیم داد» من فکر می‌کنم دولت هند می‌تواند به درستی این اعتبار را برای خود قائل شود که طی دو یا سه سال گذشته، پیشرفت‌هایی در تعیین حدود چنین حوزه نفوذی که توصیف کردم، داشته است؛ و در هیچ بخش از مرز، این پیشرفت رضایت‌بخش‌تر از نقطه‌ای نبوده که ما با قلمرو متحد خود، امیر افغانستان، در تماس هستیم. من با جرأت ادعا می‌کنم که توافقی که اخیراً توسط سر مورتیمر دیورند حاصل شد — توافقی که در مواجهه با دشواری‌هایی به دست آمد که گستره آن تا زمانی که تاریخ این وقایع نوشته نشود درک نخواهد شد — توافقی است که به نظر من، بدون ستودن درایت، صبر و صداقتی که او به شکلی چشمگیر در طول یک مذاکره بسیار حساس از خود نشان داد، فراتر از دسترس ما می‌بود؛ این خاصیت‌ها است که اعتماد حضرت والا را برای او به ارمغان آورد. این توافق بیش از هر تعداد اعزام نیروهای موفق یا پیروزی‌های خونین بر مرزنشینان جنگجو که بارها با نتایج اندک با آن‌ها جنگیده‌ایم، در رفع خطر سوءتفاهم‌های آینده با افغانستان و قبایل مرزی حایل، و در جلوگیری از تکرار آن "جنگ‌های کوچک حقیر" که همین حالا به آن‌ها اشاره کردم، نقش داشته است.»

مشکلات بعدی در وزیرستان و نآرامی‌های اخیر در چترال، که در مورد دومی. عزام یک لشکرکشی غیرمعمول بزرگ برای سرکوب رئیس باجور، عمرا خان جندول، ممکن است تفسیری نه چندان خوشایند بر سخنان لرد لانس‌دون به نظر برسد؛ اما نکته‌ای وجود دارد که نباید نادیده گرفته شود. اگر توافق حاصل شده توسط سر مورتیمر دیورند نبود، مشکلاتی که دولت هند مجبور به مقابله با آن‌ها شده است، به مراتب پیچیده‌تر می‌شد. هنگامی که وزیرستانی‌ها حق ما را برای علامت‌گذاری مرزهای قلمروشان زیر سؤال بردند، دولت تنها با قبایل طرف بود؛ و از آنجایی که

قبایل به زودی دریافتند که هیچ کمکی از کابل نخواهد رسید، به سرعت تسلیم منطق نیروی مقاومت‌ناپذیر شدند. بنابراین در رابطه با انقلاب در چترال و تجاوزگری عمرا خان، مسیر ما روشن بود. منطقه ناآرام به عنوان بخشی از حوزه نفوذ بریتانیا شناخته شد و تنها کاری که باید انجام می‌شد، بازگرداندن نظم بود. هر دلیلی وجود دارد که امیدوار باشیم نتیجه این عملیات، استقرار حاکمیت بریتانیا بر تمام سرزمین‌های بین گذرگاه باروغیل و پشاور، و از پایگاه عبدالرحمن در اسمار به سمت شرق تا کشمیر باشد. دفاع قهرمانانه از قلعه چترال توسط جگرن رابرتسون و هم‌زمان شجاعش، پیشروی باشکوه نیروهای دگروال کلی برای نجات قرارگان محاصره شده، و مهارت و انرژی‌ای که جنرال سر رابرت لو که قوایش را به درونی‌ترین نقاط منطقه‌ای هدایت کرد که می‌توان آن را به گفته آقای ویلیام موریس «دنیایی متلاطم از سنگ» توصیف کرد، نه تنها توانمندی‌های بزرگ وای عسکری ما در هند را ثابت کرد، بلکه آرامسازی کشوری را تسهیل خواهد کرد که تا کنون در برابر هر تلاشی برای آوردن آن به قلمرو و دسترس تمدن [ناکام مانده بود]. تا کنون این مناطق وحشی و ناهموار به نام **یاغستان**، یعنی «سرزمین سرکشان»، شناخته می‌شدند. سرانجام روزی فرا می‌رسد که این نامگذاری معنای خود را از دست خواهد داد. **اگر دولت هند در تلاش خود برای رسیدن به تفاهم با امیر عبدالرحمن ناکام می‌ماند، تعیین تکلیف یاغستان ممکن بود برای مدت زمان نامعلومی به تعویق بیفتد.**

از زمانی که لارد الگین به جای لارد لانسدون به عنوان نایب‌السلطنه هند منصوب شد، گام‌هایی برای اجرای تعیین حدود مرز انگلیس و افغان مطابق با پیمان میان امیر و سر مورتیمر دیورند برداشته شده است. بخش قابل توجهی از این کار — یعنی بخشی که از سفیدکوه در شمال تا چمن در جنوب امتداد دارد — تا اوایل اپریل ۱۸۹۵ تکمیل گردید. بخش باقی‌مانده، شامل خطی که از اسمار به سمت کافرستان می‌رود، وظیفه دشوارتری بوده است؛ و عملیات در حال حاضر (می ۱۸۹۵) متوقف شده است.



آرشیف: مطالب نشرشده محترم احمد فواد ار سلا